

تحولات جنوب باختری ایران

(ارزش آریخ تا اسلام)

عباس علیزاده

حد امکان، بدون آسیب زدن به بحث، از وارد شدن در جزئیات باستانشناسی، انسانشناسی و تاریخی خودداری کنم. در مواردی که نیاز برای پشتیبانی پارامی از نظریه‌ها دیده شده، زیرنویس‌های گوناگون خواننده را به یافتن اطلاعات بیشتر کمک خواهد کرد.

خاور نزدیک، در طول تاریخ گسترده‌اش با ویژگی‌های زیست محیطی گوناگون، قادر به حمایت از جوامع پیچیده دامداران کوچ‌نشین بوده است. برخلاف مناطق صحرایی مثل آسیای مرکزی (Barfield 1981)، سیستان، بلوچستان (1972a) Spooner)، شمال آفریقا (Swift 1979; Galaty 1980, 1981)، و آمریکای شمالی (Steponaitis 1978)، دامداران کوچ‌نشین در بلندی‌های خاور نزدیک، به ویژه در ایران، تا اندازه‌ای زیاد تماس دوجانبه (Interaction) یا جوامع یکجانشین روستائی و مراکز تمدن داشته‌اند. در جنوب باختری ایران (در امتداد کوه‌های زاگرس تا بخش‌های میانی فارس) این تماس‌های دوجانبه که به خاطر چندین مشخصه بارز جغرافیائی و زیست محیطی به وجود آمدند، باعث همسایگی نزدیک جوامع خودمختار ولی به هم وابسته گردیدند. این نزدیکی، جوامع را وادار به شرکت در استفاده از مناطقی کرد که باعث بوجود آمدن زمینه‌ای برای یک رشته به هم پیوستگی‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شد (نقشه

مقاله حاضر بازتابی گسترده از هم‌آهنگی پی‌آمدهای پژوهش‌های باستانشناسی، انسانشناسی، و تاریخی است. در این مقاله کوشش شده که بر پایه پژوهش‌های یاد شده چهارچوبی ارائه شود که در کالبد آن شرایط تحولات سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی جنوب باختری ایران را بتوان با دیدی گسترده‌تر بررسی کرد. این مقاله همچنین درصدد است که نمونه‌هایی از برخورد به نیاز هم‌آهنگی باستانشناسی و انسانشناسی را ارائه دهد که از درجه آن بتوان دگرگونی و تداوم تاریخی و پی‌آمدهای پژوهش‌های باستانشناسی نگاه کرد.

امید نگارنده این است که این چنین برخورد، که چندان نو پدید هم نمی‌باشد، نشان دهد که باستانشناسی می‌تواند و باید از یک رشته درگیر مطالعه اشیاء و طبقه‌بندی آنها به جانی که سزاوارش است، یعنی به بررسی انسانها و جوامع و تأثیرشان بر تحولات دراز مدت تاریخی صعود کند. تنها از راه چنین روشی و روندهای تجزیه تحلیلی و چند جانبه است که باستانشناسی می‌تواند اهمیت و پیوند خود را به علوم انسانی نشان داده و چهارچوبی عرضه کند که در کالبد آن ماهیت و نقش تاریخی جوامع گذشته و اثرات رفتار اعضای آنها در جوامع کنونی به طور جدی بررسی شود.

به خاطر ساختار عمومی این مقاله، من سعی کرده‌ام تا در

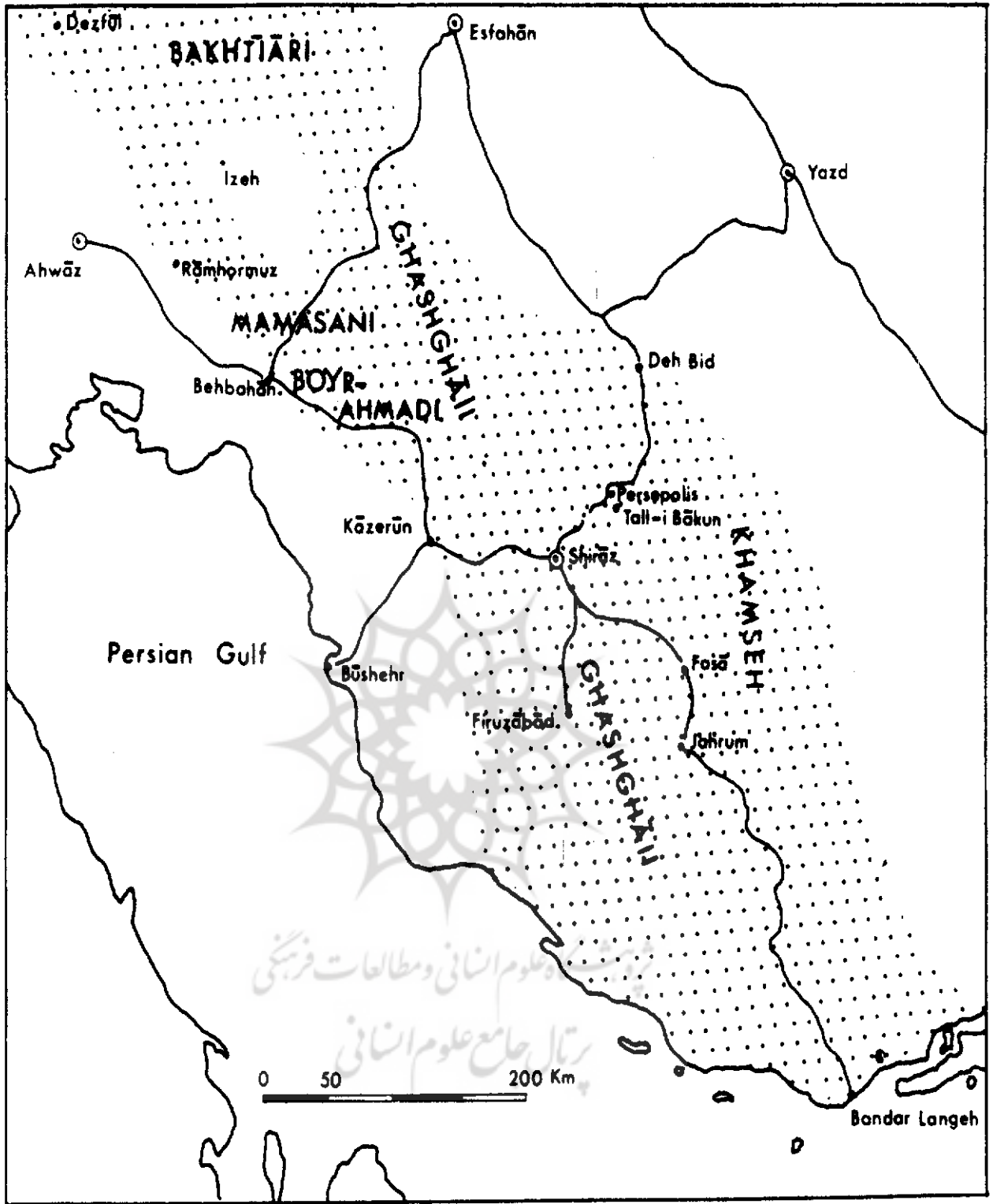
زمین‌های زیر کشت و چراگاهها، منابع آبی، اندازه گله، و غیره دارد (ورجاوند ۱۳۴۶، ص ۳۸، بهاروند ۱۳۶۰ ص ۵۰، 1961 Spooner; 1972, 122, 26; Barth) گردآوری این دانسته‌ها و تصمیم‌گیری برای مراحل گوناگون کوچیدن ایل (به ویژه برای جلوگیری از گذار همزمان دو قبیله از یک ایل راه و اشغال یک چراگاه) نیاز به برنامه‌ریزی دقیق و همکاری نزدیک قبایل و حتی ایلات گوناگون برای جلوگیری از زدوخوردهای خونین قبیله‌ای و حداکثر استفاده از منابع طبیعی دارد (Tapper 1979a, 1979b; Barth 1962, p. 348) و کارکرد قبایل بزرگ دامدار کوچ‌نشین در کوهپایه‌ها بستگی مستقیم به همکاری، هم‌آهنگی، و تصمیم‌گیری در سطح منطقه‌ای دارد. نیاز به گردآوری این دانسته‌ها و تصمیم‌گیری بر پایه آنها به نظر می‌رسد که عاملی مهم در، رده‌بندی (Hierarchy) مدیریت ایل و گسترش و تحول نهادهای سیاسی ایل بیگی و ایلخانی شده باشد (ورجاوند ۱۳۴۶،

Barth 1961, pp. 71ff; Beck 1986, pp. 163-199).

بدون ورود به جزئیات مشخصه و ویژگیهای نهادهای رهبری ایل بیگی و ایلخانی، به این بسنده می‌کنم که یادآور شوم که این نهادها تقریباً تمام جنبه‌های (aspects) آن مرحله تحولی را دارند که در انسان‌شناسی سیاسی - فرهنگی آن را «خان سالاری مرکب» (complex chiefdom) می‌نامند^۱. این دوره‌ای از تحول سیاسی فرهنگی در جوامع بشری است که می‌بایست پیش از ورود به مرحله حکومت (state) گذار شود. گذشته از اثر سازماندهنده گردآوری دانسته‌ها و تصمیم‌گیری در سطح منطقه‌ای، عاملی دیگر که احتمالاً به پدیداری مرکزیت رهبری بین جوامع دامدار کوچ‌نشین کوهپایه‌های زاگرس کمک کرده است وجود محدودیت در تعداد راههای طبیعی است که نواحی خلیج فارس و خوزستان را به بخش‌های مرکزی، خاوری و باختری فلات ایران وصل می‌کند. پیش از ساختمان راههای مدرن، امکان رفت و آمد بین منطقه‌ای فقط از طریق راههای طبیعی و در مسیر رودخانه‌ها و دره‌های عمیق، شدنی بود. این نواحی تا قبل از سالهای ۱۳۲۰ معمولاً در کنترل قبایل قشقایی و بختیاری در جنوب باختری ایران بودند و ایلخانان هر دو اهل ایشیاقی زیاد برای استفاده بازرگانی

به هم وابستگی و نزدیکی این جوامع مکمل (Complementary) است که پایه تحولات سیاسی اقتصادی را در خاور نزدیک، به ویژه در ایران، بوجود آورده است. یک عنصر اصلی در این هم‌زیستی تکاملی پراکندگی منابع طبیعی در کوهپایه‌ها (Highland) و سرزمین‌های پست (Lowland) جنوب و جنوب باختری ایران است. نه مناطق کوهپایه‌ای و نه سرزمین‌های پست به تنهایی توان برآورده ساختن نیازهای زیستی یک اقتصاد گسترده براساس دامداری را ندارند. در این مناطق اقتصاد معیشتی وابسته به دامداری تنها با بهره‌برداری از چراگاههای مناسب از راه کوچ سالانه میسر بوده است. این روش اقتصادی - زیستی برای حداکثر بهره‌برداری از محیط زیست، از دوران پیش از تاریخ هم‌زمان با تحول کشاورزی و اسکان در دهکده‌های اولیه در کوهپایه‌های زاگرس (Alizadhe 1988; Hole 1980; Zagarell 1982) تا دوران تاریخی، منجر به تحولات اجتماعی - سیاسی بین دامداران کوچ‌نشین جنوب باختری ایران با پی‌آمدهای مهم تاریخی شده است.

برای پی‌بردن به اهمیت جابجائی‌های سالانه دامداران کوچ‌نشین در طول دره‌های باریک کوههای زاگرس، نیاز است به شرحی کوتاه از کارکرد این روش زیست‌پیردازیم. دامداران کوچ‌نشین ایران معمولاً مسافتهای دراز و گذرهای دشوار را برای رسیدن از گرمسیر به سردسیر می‌پیمایند. به عنوان نمونه، قشقائی‌ها سالانه مسافتی حدود ۱۰۰۰ کیلومتر را برای رفت و برگشت به سردسیر و گرمسیر درمی‌نوردند. در طول این مسافت، یک خانوار معمولاً حدود ۱۲۰ بار در سال چادرش را برپا ساخته و برمی‌چیند (نقشه ۱). تمام قبایل کوهپایه‌ای دارای گذرگاه‌های سنتی و مشخص برای کوچیدن هستند که به ایل راه معروفند (شهبازی ۱۳۶۶ ص ۴۸، صفی‌نژاد ۱۳۶۸ ص ۸۷). هر قبیله و اعضای آن موظف هستند که از ایل راه خود در مدت تعیین شده گذر کرده و گذرگاه‌های منطقه‌ای خاص را در مدتی معین برای استراحت، خورد و خواب، و چرای دام اشغال نمایند. برنامه حرکت و اسکان قبایل در منطقه بستگی به چندین عامل اجتماعی و زیست محیطی از جمله آب و هوا، جغرافیا، وجود و اندازه



نقشه ۱- مناطق مورد استفاده ایلات گوناگون در جنوب خاوری ایران.

و کنترل این راهها نشان می‌دادند^۲ (نقشه ۲). در اینجا ذکر این نکته قابل توجه و با ربط است که با گسترش دامداری کوچ‌نشین در اواخر هزاره پنجم و اوایل هزاره چهارم پ.م. است که مادر جنوب و جنوب باختری ایران به یک سبک سفال منقوش با عناصر بین منطقه‌ای برمی‌خوریم^۳ (Alizadeh 1992). گذشته از این، همزمان با این تحول است که ما مقادیری چشم‌گیر از اشیاء ساخته شده از مس، سنگ لاجورد و فیروزه را برای اولین بار در مناطق فارس و خوزستان می‌بینیم که می‌بایست از راه همین شبکه بازرگانی به این مناطق فرستاده شده باشند. با چنین دیدگاهی می‌توان به ماهیت استراتژیکی و بازرگانی نقاطی مثل ده بید، دوتولان، فیروزآباد، اردکان، و جهرم در فارس، و ارجان، مال امیر، و ده دشت در خوزستان و بختیاری پی‌برد (نقشه‌های ۲، ۱).

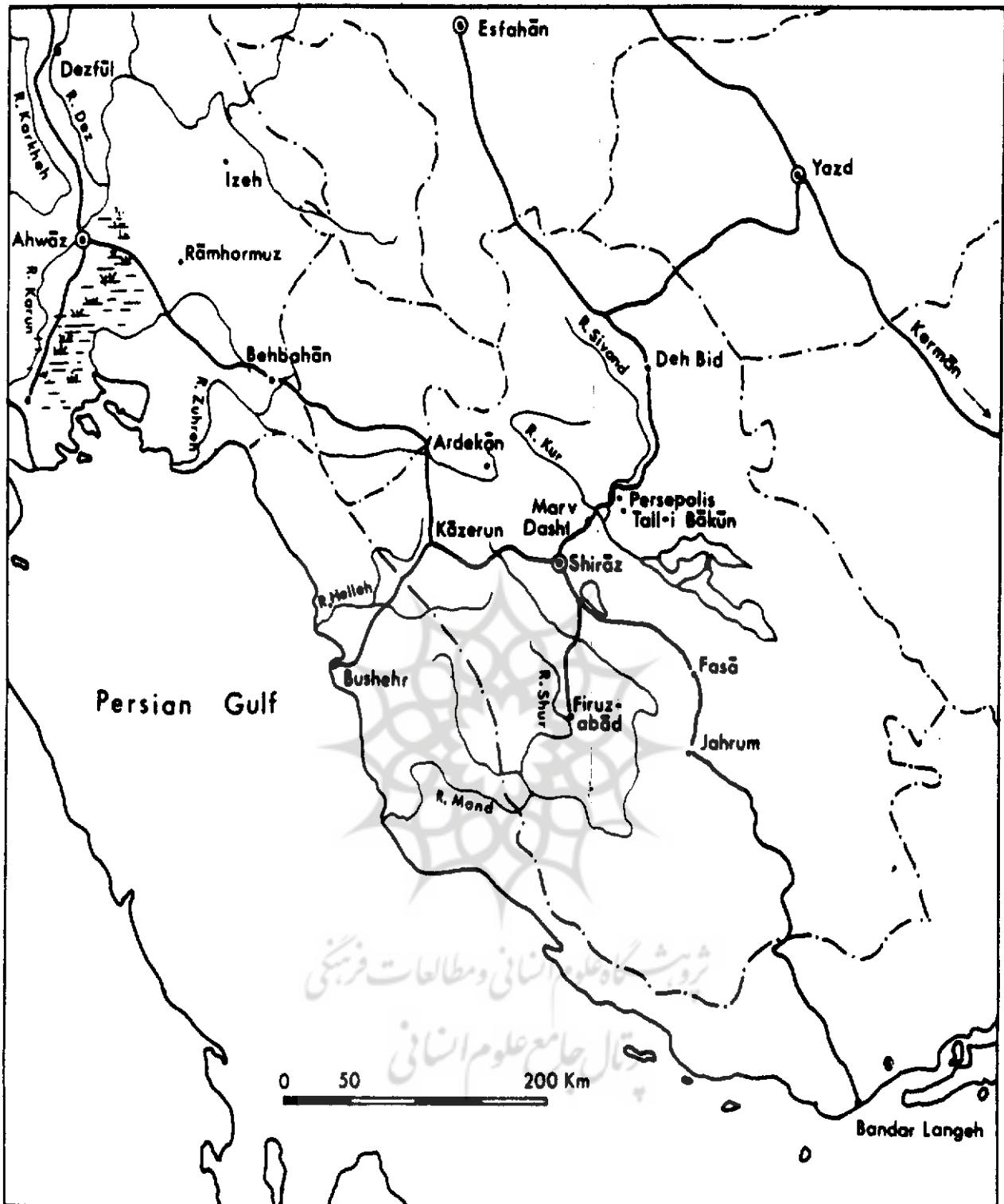
جنبه دیگر جوامع دامپرور کوچ‌نشین ویژه گی بالقوه، و در صورت نیاز بالفعل، جنبه نظامی آنهاست. ناوابستگی به زمین، داشتن سرمایه و کاشانه‌ای کاملاً پویا، آشنایی به محیط زیست و ویژگی‌های جغرافیایی عواملی هستند که دامداران کوچ‌نشین را هدفی بسیار دشوار برای ضربه زدن نظامی می‌کنند. از سوی دیگر، جوامعی که وابسته به زمین شده و اسکان یافته‌اند، تقریباً نیروی پس‌نیشینی و فرار در مقابل یورش دشمنانه را نداشته و به آسانی مورد ضربات حریفی قرار می‌گیرند که بسیار پویاست. این ویژگی جوامع دامدار کوچ‌نشین در برابر جوامع یکجانشین هم محیط آنها، برتری نظامی است داده^۴ است.

پیش از نخته قاپو شدن بخشی بزرگ از دامداران کوچ‌نشین توسط ارتش در سالهای ۱۳۲۰، جمعیت آنها^۵ بین یک تا دو میلیون در نوسان بود^۶. اگرچه این به خودی خود جمعیت نسبتاً بزرگی است، ولی نشاندهنده اهمیت آن در چهارچوب تاریخ ایران نمی‌باشد. این جوامع دارای مکانی مهم در منطقه بوده‌اند، چون آنها متشکل از واحدهای سازمان داده شده و آراسته سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هستند که در گذشته در بطن حکومت‌های مرکزی و عملاً مستقل از آنها نقش خود را ایفا می‌کردند (Sunderland 1968; Beck 1986; Tapper 1983; Garhwaihe). ویژگی نظامی و توانایی

سازماندهی این یکانه‌های اجتماعی - سیاسی آنها را قادر می‌کرد که نه تنها در مناطق خود بر یکجانشینان روستائی تسلط داشته باشند، بلکه در هنگام ضعف حکومت مرکزی توانائی تسلط سیاسی در سطح کشوری را نیز داشته باشند، تاریخ ایران نشاندهنده نمونه‌هایی زیاد از روی کار آمدن خاندانهای کشورگیر و کشورگشا است که اساس کارشان توسط اقوام دامدار کوچ‌نشین پی‌ریزی شده بود.

علیرغم دستیابی به منابع طبیعی و برتری نظامی، دامداران کوچ‌نشین همیشه برای تأمین حیوانات و غله به کشاورزان متکی بوده‌اند. پژوهشهای مردم‌شناسی (Ethnography) و انسان‌شناسی (Anthropology) نشان داده که هرگز هیچ جامعه‌ای کاملاً دامدار نبوده، چون محصولات کشاورزی، به ویژه گندم و جو، همیشه بخشی مهم از خوراک دامداران کوچ‌نشین را تشکیل داده است (1972. pp. 245-268; Levy 1983, p. 17). این نیاز به غله از طرف دامداران و نیاز متقابل کشاورزان به فراورده‌های شیری و پشم و دام آنها و داد و ستد صنایع دستی عاملی مهم در تحول همزیستی معیشتی و اجتماعی این دو جامعه بوده است. این به هم وابستگی (Interdependency) باعث دگرذیسی یک سری توازن‌ها (equilibrium) حساس اقتصادی و اجتماعی در بستر زیست محیطی این دو جامعه شده است که با ورود متغیرهای (variables) گوناگون در هر یک از این دو جامعه ممکن است این توازن حساس را به طرزی آشفته برهم زند^۷.

این وابستگی دامداران کوچ‌نشین به کشاورزان با این حال مطلق نیست. اگرچه کشاورزان بخشی بزرگ از غله مورد نیاز دامداران را تهیه می‌کنند، کشاورزی بین دامداران کوچ‌نشین به طرز گسترده‌ای رایج بوده است. آنها معمولاً به کشاورزی دیم دست زده و از زمین‌های قابل کشت، هم در سردسیر و هم در گرمسیر استفاده می‌کنند. مثلاً در کوهپایه‌ها، قبل از ترک منطقه، برخی از دامداران زمین را بذریاشی کرده که با برف زمستانی پوشیده و در بهار هنگام برگشتشان برای درو آماده می‌شود. (بهاروند ۱۳۶۰ ص ۴۸-۴۷ و ۸۵-۸۶، 1946, p. 33; Garrod). در شرایط محیط زیستی مناسب با چراگاههای ایده‌ال و



نقشه ۲- راه های ارتباطی و مراکز بازرگانی در جنوب خاوری ایران.

منابع طبیعی، مثل دره‌های کوه‌های زاگرس، تغییر اقتصاد معیشتی از دامداران کوچ‌نشین به کشاورزی یکجانشین و بالعکس، به نظر می‌آید که از مهمترین پاسخ‌های مناسب از سوی این قبایل است. توانائی بالقوه دامداران در این گذار اقتصادی دوگانه و حتی درهم آمیختن دو شیوه گوناگون اقتصادی، اهمیت استراتژیکی در انطباق با انواع مصیبت‌های سیاسی و زیست محیطی دارد^۱ (Salzman 1980, p. 18; Adams 1974, 1978). از مهمترین عواملی که توانائی کاربرد یک اقتصاد معیشتی دوگانه را به دامداران کوچ‌نشین می‌دهد، آگاهی گسترده آنها از امور جغرافیائی و زیست‌محیطی، مثل تغییرات جوی، نوع خاک، منابع آب و علف و غیره، است که در روند کوچ‌پدنه‌های سالانه خود در طول مناطق پهناور با منابع طبیعی و شرایط جغرافیائی گوناگون به دست می‌آورند.

ویژگی‌هایی که در بالا ذکر شد در شناسائی خواست قبایل کوچ‌نشین در برتری سیاسی و نیاز آنها به تشکیل زیربنای کشاورزی در هنگام گسترش استیلای سیاسی منطقه‌ای بسیار مهم است. این ویژگی‌های طبیعی، جغرافیائی و مردمی جنوب و جنوب باختری ایران بیشتر به منظور کمک به درک تحولات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در این بخش ایران از هزاره پنجم پیش از میلاد تا اوائل دوران اسلامی ارائه شده است. اکنون شرحی کوتاه تاریخی برای روشن شدن روند تحولات سیاسی و اهمیت داشتن پایگاه اقتصادی براساس کشاورزی در این مناطق ضروری است. پیش از یورش اعراب به ایران، سوزیانا (در خوزستان) و کوهپایه‌های اطرافش مراکز فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بودند. این منطقه در تاریخ و باستانشناسی خاور نزدیک نقش عمده ایفا کرده است. در دوران پیش از تاریخ، سوزیانا منطقه‌ای بارور برای تمدنها و فرهنگهای پیشرفته بود (Alizadeh 1992, Hole 1987). در دوران تاریخی، سوزیانا نقش مهم خود را یا به عنوان مرکز اداری و یا به عنوان استان مهم کشاورزی و یا هر دو هنوز در امپراطوریهای هخامنشی، پارتی، و ساسانی ایفا می‌کرد. گذشته از اهمیت کشاورزی، سوزیانا دارای اهمیت بارز جغرافیائی نیز می‌باشد. سوزیانا، در طول تاریخش نه تنها مرکز برخورد نظامی بین حکومت‌های بین‌النهرین و

ایران^۱، بلکه میدانگاه مبارزه بین نهادهای سیاسی (polities) گوناگون مستقر در کوهپایه‌های زاگرس نیز بوده است. سوزیانا به ویژه به عنوان مرکز دادوستد و ملاقات بین کشاورزان یکجانشین و دامداران کوچ‌نشین دارای اهمیت اجتماعی - اقتصادی می‌باشد.

پژوهش‌های باستانشناسی نشان داده که حکومت‌های نخستین (Pristine States) در خاور نزدیک در میانه هزاره چهارم پ.م. پدیدار شدند. در ایران این حکومت‌ها در فارس (Alizadeh 1988) و در سوزیانا (Johnson 1973) گسترش پیدا کردند. گرچه ما ساختار قومی اعضای این مراکز سیاسی دشت و کوهپایه‌ها را نمی‌دانیم، ولی بعید به نظر می‌رسد که این مناطق تا پیش از ورود قبایل ایرانی به فلات ایران در اواخر هزاره دوم پ.م. دچار آمیختگی بزرگ نژادی و قومی شده باشند. بر پایه این فرضیه می‌توان گفت که اعضای اجتماعی حکومت‌های نخستین نیاکان مردمی بودند که بعدها آنها را به نام آغاز عیلامی^۲ (Proto-Elamite) و عیلامی می‌شناسیم.

اسم عیلام معمولاً در ارتباط با سوزیانا و مردمان آن به کار گرفته شده. ولی پژوهش‌های گوناگون نشان داده که عیلامی‌ها به هیچ رو سنخیت قومی نداشته و اینکه سرزمینی که ما از راه سومر به نام عیلام می‌شناسیم مرکب از نهادهای سیاسی بوده است که در بین هزاره‌های چهارم و سوم پ.م. در کوهپایه‌های زاگرس رشد و گسترش پیدا کردند^۳. بررسی‌های باستانشناسی دال بر آن است که این نواحی از زمانهای پیش از تاریخ تا دوران اسلامی کم جمعیت بوده‌اند^۴. این نواحی سنگلاخی برای کشاورزی به عنوان اقتصادی معیشتی مناسب نبوده، ولی چراگاه‌های فصلی بسیار مناسبی هستند که همیشه به وسیله دامپروران کوچ‌نشین استفاده شده‌اند. این مناطق، که با تعدادی انگشت شمار راه‌های ارتباطی دشوار به هم وصل می‌شوند، با بین‌النهرین در ارتباط بوده ولی به طور نسبی از فتوحات نظامی آن به خاطر موقعیت جغرافیائی خود مصون بودند (نقشه ۲). ساکنان این کوهپایه‌ها که به طور مستقل توانایی گسترش نهادهای سیاسی را داشتند، گاه به اندازه کافی نیرومند می‌شدند که سوزیانا را زیر سلطه خود در آورده و رخنه سیاسی و حضور نظامی بین‌النهرین را در آنجا از بین ببرند. این

مناسق به احتمال زیاد قلب واقعی سرزمینی بودند که سومری‌ها عیلام می‌نامیدند (Carter & Stolper 1984). کمبود نسبی کاوش‌های باستانشناسی در این مناطق به ما اجازه گفتگوی بیشتر در این زمینه را نمی‌دهد و ما مجبور خواهیم بود که اوضاع این مناطق را به طور غیرمستقیم به بحث بگذاریم.

در متون باستانی، چه در بین‌النهرین، سوزیانا، و یا در کوهپایه‌های زاگرس، دلالت جغرافیایی اسم عیلام بستگی کامل به اوضاع سیاسی آنجا و استنباط ادواری نویسندگان این متون تاریخی و افسانه‌ای از عیلام داشته است. به همین خاطر در متون مختلف تاریخی عیلام معانی جغرافیایی گوناگون دارد که نمی‌توان به آسانی آن را به یک ناحیه ویژه نسبت داد. عیلامی‌ها سرزمین خود را هالتامتی (Haltamti) و یا هتتمتی (Hatamti)، «سرزمین مقدس و یا سرزمین خدایان» می‌نامیدند، بدون هیچ مضمون جغرافیایی و قومی. سومری‌ها ایده‌نگار (Logogram) نیم (Nim) و آکادها واژه علامتو (Elamtu) را برای نامیدن قسمت جنوب باختری ایران به کار می‌بردند. نیم و علامتو به معنای بالا، مرتفع و یا کوهپایه هستند. این انتساب جغرافیایی عیلامی‌ها به مناطق بلند به وسیله سومری‌ها و آکادها در هزاره سوم پ. م. خود نشان‌دهنده مراکز رشد نخستین نهادها سیاسی و قومی عیلام در کوهپایه‌های زاگرس است. متون سومری و آکادی هم‌چنین اشاره می‌کنند به انشان، اوان (Awan)، بارهاشی (Barhashi)، شیماشکی (Shimashki)، و هیدالو (Hidalu)، گاه به عنوان پاره‌ای از عیلام و گاه به عنوان نیروهای مستقل محلی (Vallat 1980). گرچه به غیر از انشان (در فارس) (Reiner 1973) دیگر مناطق به طور رضایتبخش مکانیابی نشده‌اند، ولی بیشتر آنها به نظر می‌رسد که در خاور، شمال خاوری، و شمال سوزیانا در کوهپایه‌ها واقع شده باشند (1982; Stolper 1982; Henrickson 1984; Vallat 1980) (Steinkeller شاهنامه سومری (Sumerian King List) تعدادی اردو کشتی‌های نظامی را ثبت کرده که شاهان افسانه‌ای، نیمه افسانه‌ای، و تاریخی سومر را برای سرکوب کردن عیلام به کوه‌های شمالی خلیج فارس کشانده بودند (1963, p. 22) (Jacobsen 1939; Cameron

سومری و آکادی به اتحاد حاکم‌نشینان گوناگون در این مناطق در قبال یورش ارتش‌های بین‌النهرین پیشنهاد می‌کند که این مناطق خودمختار در هنگام نیاز برای رو در روئی با دشمنی نیرومندتر یکپارچه می‌شدند. این اتحاد پاسخی اقتباسی و استراتژیکی از طرف این حکومت‌های محلی به رشد نظامی در بین‌النهرین بود. بحث گسترده در مورد عوامل کارساز و تحولی در ائتلافات نخستین سیاسی از حوصله این مقاله بیرون است، ولی باید گفت که انسانشناسی سیاسی نشان داده است که هنگامی که برخورد‌های نظامی عاملی باشند که گروه‌های محلی مجبور به رو در روئی آنها به طور ادواری شوند، حجم نیروی نظامی که یک گروه بتواند برای پدافند از خود سازمان دهد یکی از مهمترین متغیرها (variable) در ساختار اجتماعی - سیاسی منطقه‌ای آن گروه خواهد شد. از نقطه نظر فردی، امتیاز عضویت در یک گروه بزرگ تا در یک گروه کوچک آشکار است (p.368 Irons 1972). این تاکتیک تقریباً جهانی است و آن را نه تنها در جوامع گذشته و حال با ساختار قبیله‌ای می‌توان دید، بلکه در کشورهای پیشرفته هم می‌توان نوعی از آن را در ائتلافات پارلمانی مشاهده کرد. اتحادیه‌های بزرگ قفقازی، بختیاری و پنج طایفه مختلف خمرسه از پیامدهای تاریخی بارز چنین ائتلافات قبیله‌ای در قرن بیستم هستند.

در ایران هزاره سوم پ. م. نیز این طور به نظر می‌رسد که پیدایش سلسله نیرومند «آکاد» و نمایلات گسترش طلبانه آن به ویژه در دستیابی به مواد طبیعی از کوهپایه‌های ایران^{۱۴}، نیروهای کوچک ولی مستقل این مناطق وادار به اجرای یک سری مانورهای تطبیقی شدند که سرانجام منجر به تشکیل اتحادیه عیلامی شده که تا پایان دوران عیلامی‌ها (اواسط هزاره اول پ. م.) ادامه پیدا کرد.

بین‌النهرین، در طول تاریخ طولانی‌اش همیشه به مواد خام طبیعی کوه‌های زاگرس و فلات ایران نیاز داشته. حکام بین‌النهرین معمولاً، به ویژه در هنگام ضعف، کوشش داشتند که مواد خام مورد نیاز خود از قبیل طلا، نقره، مس، الوار، گچ، سنگ، سنگ صابون، سنگ لاجورد، و غیره را از کانالهای دیپلماسی بدست آورند. ولی هنگامی که دیپلماسی قادر به عمل

سلطنت او شوش و سوزیانا از چنگ ابی‌سین درآمده و به محور بزرگتر عیلام به رهبری شیماشکی می‌پیوندد. امپراطوری اور سرانجام به دست کینداتو (Kindatto) حاکم شیماشکی ازبین می‌رود. بعد از فتح اور، کینداتو ابی‌سین و پیکره عبادتی نانآ (Nanna)، خدای حامی شهر اور، را به انشان می‌فرستد^{۱۸} (Carter & Stolper 1984, pp. 16-23) آنچه در این روایت کوتاه تاریخی مهم است این است که در زمان سلسله شیماشکی اتحادیه بزرگ عیلام به اندازمای شکل گرفته بود که نه تنها قادر به شکست بزرگترین نیروی جهانی درحال زوال پایان هزاره سوم می‌شود، بلکه از انشان، نه شیماشکی سرزمین کینداتو، به عنوان بخشی از عیلام برای فرستادن اسرا و اغنام جنگی استفاده می‌شود. این ائتلاف بین منطقه‌ای منطق بر امکانات زیست محیطی در جنوب و جنوب باختری ایران همچنین منجر به تحول ساختار حکومتی ویژه سه حاکمه (Triumvirate) عیلامی می‌شود، که به یکپارچگی سیاسی، نظامی، و اقتصادی عیلام برای مدتی حدود هزار سال می‌انجامد. این سیستم به نظر می‌آید که برای نخستین بار در پایان دوران اوان گسترش پیدا کرده و در دوران سوکالمخ (Sukkalmkh) به ثبات رسیده باشد. اولین گروه سه حاکمی که می‌توان از بین متون آکادی سارگون (2279 B.C. - 2334) بازسازی کرد. عبارتند از:

سنم شیموت (Sanam-Shimut) = حاکم عیلام

لوه ایشن (Luh - ishan) = ولیمهد عیلام

هی شپ رانب (Hisheprateb) = شاه عیلام

بعدها در دوره سرکالمخ (1500 - 1900 B.C.) این سیستم سه حاکمه جا افتاده و به صورت اصلی از «قانون اساسی» عیلامی درمی‌آید که بر طبق آن حاکم عیلام بزرگ ملقب به سوکالمخ بود^{۱۹}. برادر سوکالمخ معمولاً به عنوان سوکال عیلام و شیماشکی و پسر و یا برادرزاده سوکالمخ به عنوان سوکال شوش برگزیده می‌شدند^{۲۰}.

با آغاز سلسله سوکالمخ، سوزیانا و پایتخت آن شوش مرکز فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی عیلامی‌ها گردید، وضعی که تا پایان دوران عیلام میانه (۱۱۲۰ پ.م.) ادامه پیدا می‌کند. از پایان این دوره تا اواخر سده نهم و اوایل سده هشتم پ.م. ما آگاهی

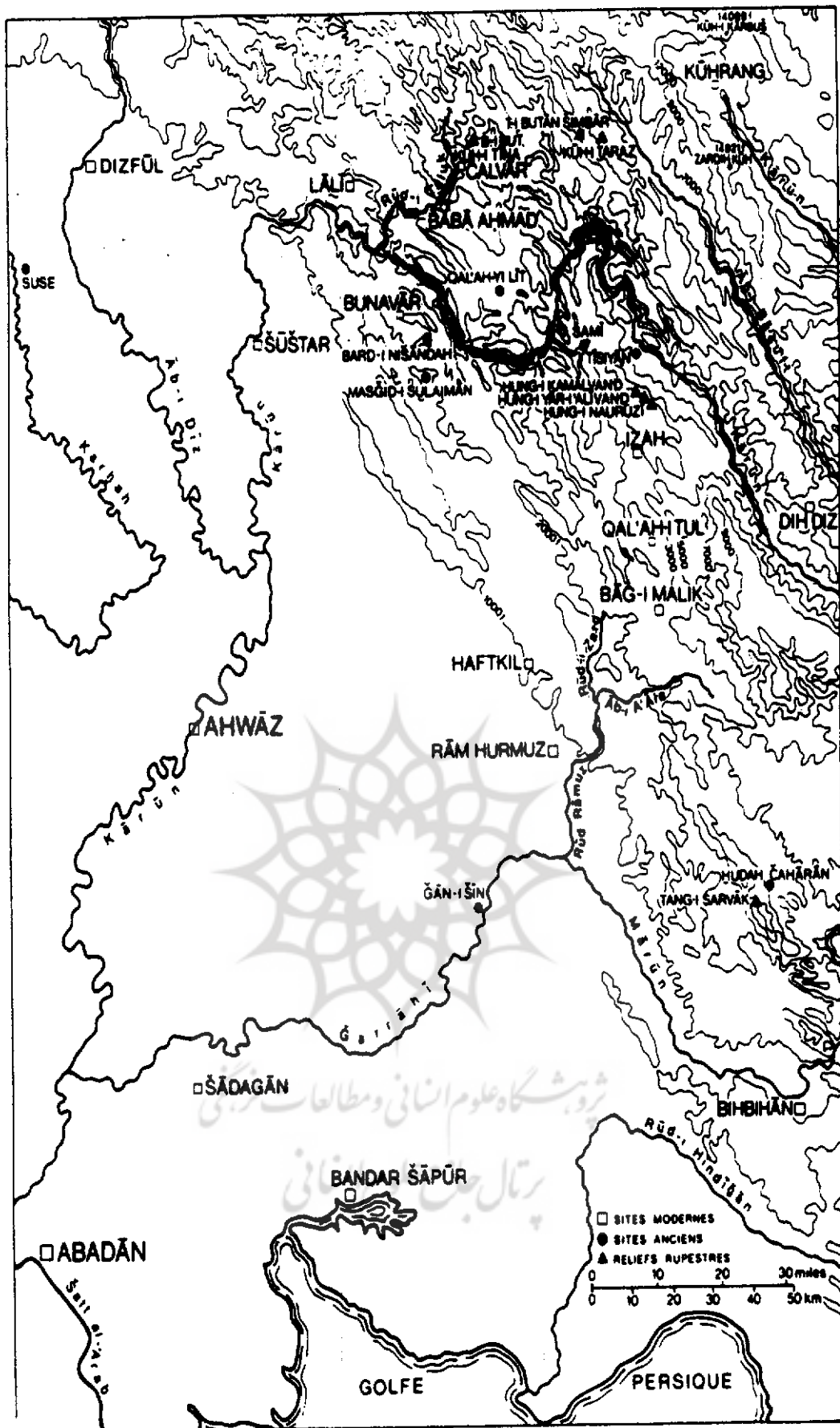
نبود، لشگرکشی‌های منظم از راه شمال باختری خوزستان به کوهپایه‌های زاگرس انجام می‌گرفت^{۲۱} (Hansman 1976). به نظر می‌رسد یکی از نخستین و نیرومندترین قدرتهای منطقه‌ای اواسط هزاره سوم پ.م. حاکم‌نشین «اوان» باشد، که احتمالاً در قسمتهای خاوری «سوزیانا» واقع شده بود^{۲۲}. این حکومت محلی می‌بایست به اندازه کافی نیرومند بوده باشد که از آن در «شاهنامه سومری» به عنوان نیروئی یاد شده که شاهی را از بین‌النهرین به ایران منتقل کرد تا اینکه بعد از ۳۵۶ سال^{۲۳} حاکم نشین کیش، در جنوب بین‌النهرین، شاهی را به سومر برمی‌گرداند (Jacobsen 1939, pp. 93-95). بعدها در پایان هزاره سوم پ.م. اوان اهمیت خود را یا از دست داد، یا مغلوب نیروی منطقه‌ای دیگر به نام شیماشکی و یا با آن ادغام شد. پایگاه سیاسی شیماشکی به نظر می‌رسد در کوهپایه‌های زاگرس، اطراف خرم‌آباد امروزی بوده باشد (Henrickson 1984; Stolper). گسترش سیاسی - نظامی شیماشکی هم زمان با روی کار آمدن سلسله نیرومند اور سوم (Ur III) بود. شولگی (Shulgi 2094-2047B.C.) که کنترل شوش و بیشتر سوزیانا را به دست داشت، برای استوار کردن جایگاه سیاسی خود در سوزیانا یکی از دخترهای خود را در سال هجدهم سلطنتش به ازدواج حاکم مرهشی / برهشی (M/Barhashi) درمی‌آورد. در سال ۳۱ سلطنتش یکی دیگر از دخترهای خود را به ازدواج حاکم انشان و در چهارم و هشتمین سال سلطنتش دختر دیگری را به عقد حاکم بشیمه (Bashime) درمی‌آورد (1984; 17; Stolper). سومین پادشاه اور، شوسین (2037-2029 B.C.) هم در پی سیاستهای پیشین، یک یاز دخترهای خودش را به ازدواج حاکم انشان درمی‌آورد. ولی این پیمان چندان نمی‌باید و دو کشور وارد جنگ می‌شوند. در این دوران که شوسین در حال جنگ با مناطق انشان، شیماشکی، و زبشالی (Zabshali) بود، شوش و بیشتر سوزیانا زیر سلطه اور قرار داشت. ولی این تسلط به هیچ رو برابر با کنترل و تسلط بر عیلام نبود. با روی کار آمدن ابی‌سین (Ibbi- 2028-2004 B.C.) و وصلت یکی از دخترهایش با حاکم زبشالی، آرامش به مدتی خیلی کوتاه در سوزیانا برقرار می‌شود. ولی در سال سوم

مانده و سیستم اداری و زبان آنها به وسیله هخامنشیان به کار گرفته شد.

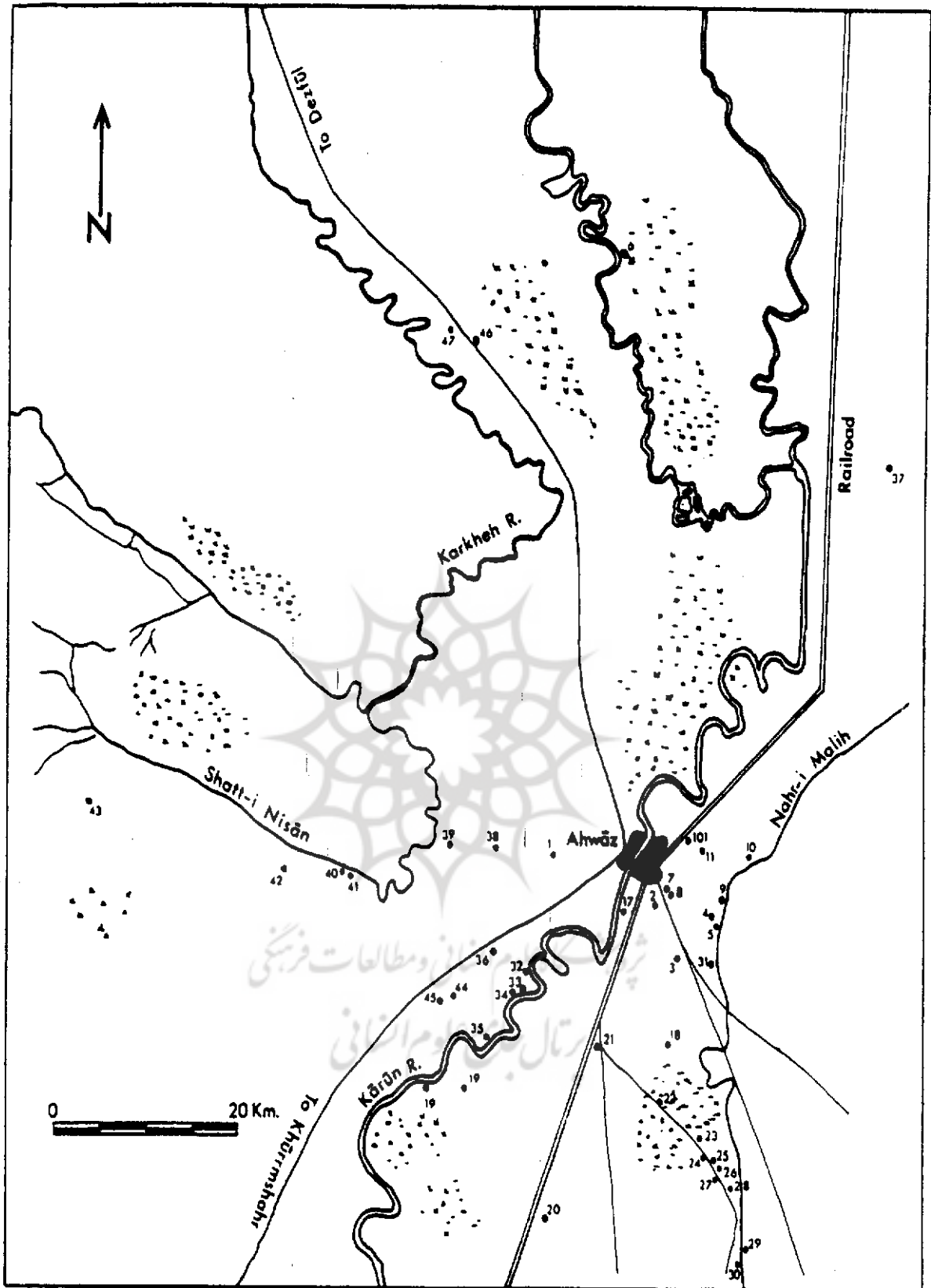
آگاهی ما از سرنوشت عیلامی‌ها پس از حکومت هخامنشی، هنگامی که آنها ظاهراً به عنوان یک ملت از صحنه سیاسی و فرهنگی کنار رفته و زبانشان بکار گرفته نشد، بسیار ناچیز است.^{۲۲} اینکه آیا الیمائی‌ها با عیلامی‌ها نسبت دارند را، همان طور که شباهت اسمشان و سرزمین مسکونیشان پیشنهاد می‌کند، ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم ۲۳. در دوران حکومت هخامنشی‌ها الیمائی از نیرومندترین حکومت‌های منطقه‌ای کوهپایه‌های زاگرس بود. هخامنشیان موفق شدند که آنها را با به وسیله قرارداد، رشوه، و یا با زور آرام نگاه دارند و هرازگاهی با پرداخت وجه نقد از آنها سرباز و یا دام مورد نیاز خود را دریافت دارند. (Strabo XI, 13.6; XV. 3.4; Briant 1982, pp. 81ff.) این سیاست کژدار و مریز ادامه داشت تا اینکه با گشایش ایران به دست اسکندر مقدونی و از هم پاشیدگی دستگاه سیاسی هخامنشی راه‌های جدید برای خواستهای برون منطقه‌ای الیمائی در گسترش برتری سیاسی خود و کنترل سوزیانا باز شد.

برطبق منابع کلاسیک و پژوهش‌های تاریخی و باستان‌شناسی، خاور و شمال خاوری سوزیانا را می‌توان مراکز نیرو و سرزمین اصلی الیمائی‌ها دانست. سنگ نگاره‌های پراکنده و دور افتاده ننگ سروک، خنگ نوروزی، خنگ بارعلیوند، خنگ کمالوند، ننگ بتان، و بندبت همگی در مناطق استراتژیکی این نواحی کوهستانی قرار دارند (نقشه ۳). با وجود اینکه شمال خوزستان از ابتدای زندگی یکجانشینی، حدود ۸ هزار سال پیش از میلاد، مرتباً مسکون بوده است، جنوب این منطقه برای اولین بار در دوران پارتنی/سلوکی اشغال شد (Alizadeh 1985). الگوی اسکان این منطقه نشان‌دهنده وجود چندین شهر بزرگ با شهرک‌ها و دهات کوچکشان در امتداد راه‌های اصلی آبی است (نقشه ۴). درجای دیگر (Alizadeh 1985) من این اسکان نخستین را منتسب به الیمائی کرده و پیشنهاد کردم که این اسکان برای استفاده از بازرگانی دریائی با عربستان و هند بوده که به دوران شکوفائی خود نزدیک می‌شده است. اشغال شمال خوزستان از طرف دیگر به خاطر نیاز الیمائی‌ها به داشتن پایگاه

چندانی از اوضاع سیاسی خاور نزدیک نداریم. ولی آنچه آشکار است در این دوران هیچ ابرقدرت سیاسی در خاور نزدیک وجود نداشت و اصولاً این منطقه به دنبال مهاجرت و رخنه اقوام کوچ‌نشین آسیای مرکزی (از جمله مادها، پارسی‌ها، سیمری‌ها، سین‌ها، و اورازویی‌ها) دچار آشوب عمومی شده بود. اگر آنچه که در بالا در مورد یکپارچه شدن قبایل و نیروهای کوچک محلی در تشکیل اتحادیه‌ها برای حفظ خود در برابر دشمنی قویتر درست است، برگردان آن نیز فرضاً باید درست باشد، به این معنی که هنگامی که تهدید دشمنی قوی‌تر و بزرگتر از میان رفت، اتحادیه هم که ماهیت و فلسفه وجودیش رو در روئی با آن نیرو بود می‌باید از بین رفته و به اجزاء خودش بخش گردد، مگر اینکه یکی از آن اجزا در طول این روند توانا به برتری سیاسی بر دیگران شده و از پاشیدگی اتحادیه جلوگیری کند.^{۲۴} به هر حال، تحولات سیاسی پایان هزاره اول پ.م. نشان دهنده از هم پاشیدگی اتحادیه عیلام بزرگ است. بعد از اینکه متون تاریخی دوباره از عیلام یاد می‌کنند، فعالیت‌های سیاسی از سوزیانا و شوش به کوهپایه‌های زاگرس، به ویژه به حاکم‌نشینان هیدالو (Hidalu) و ماداکتو (Madaktu) کشیده شده‌اند. به نظر می‌رسد که رشد روزافزون نیروی نظامی آشوریه‌ها آغازگر روند تشکیل دوباره اتحادیه برون منطقه‌ای در آغاز سده هشتم پ.م. می‌باشد. ولی چهره خاور نزدیک، به ویژه کوهپایه‌های زاگرس، با ورود اقوام ایرانی برای همیشه تغییر کرده بود. سرزمین‌هایی که از پیش زیر کنترل اتحادیه عیلام بزرگ بود، مثل انشان و شیمیشکی، به وسیله پارسی‌ها و مادها اشغال شدند. این دگرگونی و تحول قومی، نژادی و سیاسی نیروی کار کرد حاکم نشینان شمال و خاور سوزیانا را به شدت کاسته و آنها را در تشکیل اتحادیه‌ای که بتواند از پس آشوریه‌ها در درازمدت برآید ناتوان ساخته بود. علیرغم درگیری‌های نظامی متعدد با آشوریه‌ها، که بعضاً هم به سود عیلامی‌ها تمام می‌شد (1984, pp. 44-56 Carter & Stolper) و علیرغم فعالیت‌های ویرانگر آشوریه‌ها در سده‌های ۸ و ۷ و ویرانی کامل شوش و سوزیانا بدست آشورینی پال در سال ۶۴۶، عیلامی‌ها نه تنها این دوران را سپری کردند، بلکه به عنوان نیروئی مهم در دوران حکومت هخامنشی به جا



نقشه ۳- سرزمین البعانی در جنوب خاوری ایران (باز چاپ از VANDEN BERGHE 1985).



نقشه ۴- الگوی اسکان البسانی در جنوب خوزستان (بازچاپ از طهزاده ۱۹۸۵).

اقتصادی بر پایه کشاورزی برای گسترش برتری سیاسی، نظامی، و اقتصادی آنها بود.

پیدائی الیمائی‌ها و تلاش آنها برای کنترل خوزستان بازناب تحولات سیاسی گذشته در منطقه است. اگرچه نیروهای جدائی خواه پارسی، خاراسی، و دیگر در هنگام آشوب سیاسی پس از مرگ انتیوکوس ۴ (۱۶۳ پ.م.) پدیدار گردیدند^{۲۴}، الیمائی‌ها از پیش به اندازه کافی نیرومند بودند که نیروهای سلوکی را در سالهای ۱۸۷ و ۱۶۴ پ.م. از سرزمین خود برانند^{۲۵}. الیمائی‌ها همچنان بر نیروی خود افزودند تا اینکه در آشوب رقابت‌های جانشینی در دربار سلوکی در اواسط سده دوم پ.م.، ظاهراً کامبیس کیراس شوش را در سال ۱۴۷ پ.م. تصرف می‌کند^{۲۶}. در این زمان الیمائی‌ها قدرت خود را از شوش تا خلیج فارس و حتی تا کوت العماره گسترش داده بودند^{۲۷}، که با نیروهای مهرداد اول پارتی روبرو شدند ۲۸. ارتش پارتیان دست به غارت معابد و خزانه‌های الیمائی‌ها در کوهپایه‌های زاگرس زده و به طور موقت پایتخت آنها را متصرف می‌شود. به هر حال الیمائی‌ها توانستند در حاشیه امپراطوری پارتیان زندگی تاحدی مستقل داشته باشند تا در سال ۴۵ میلادی که شوش را دوباره تصرف می‌کنند^{۲۹}. از این سال تا اوائل سده سوم میلادی الیمائی‌ها کنترل بر سوزیانا را نگهداری کرده تا اینکه حکومت نشین مستقل آنها ظاهراً به وسیله اردشیر اول ساسانی در سال ۲۱۵ میلادی از بین می‌رود^{۳۰}.

خلاصه

شرایط محیط زیستی و جغرافیائی جنوب و جنوب باختری ایران مردمان این مناطق را وادار به پیش‌گیری دو شیوه اقتصادی معیشتی متفاوت ولی مکمل (Complementary) دامداری کوچ‌نشین و کشاورزی یکجانشین بر پایه آبیاری کرد. در طول نیمه دوم هزاره چهارم پ.م.، زمانی که حکومت‌های نخستین در فارس و سوزیانا رشد کردند، دره‌های پهناور زاگرس تبدیل به کانون نیروهای سیاسی این مناطق شد. دره‌های این کوهپایه‌ها با وجود مناسب بودنشان در پشتیبانی از دامداری کوچ‌نشین، مناسب

برای یک اقتصاد معیشتی بر پایه کشاورزی نبوده و به همین خاطر «برد گنجایشی» (Carrying Capacity) اقتصادی آنها برای رشد جمعیت منطقه، که با رشد سیاسی - نظامی هم بسته است، نسبت به دشتهای بسیار کمتر بوده است. با رشد نیروی سیاسی و نظامی حکومت‌های جنوب بین‌النهرین که نیازشان به مواد خام موجود در فلات ایران همواره افزایش می‌یافت، و به ویژه با پیدایش سلسله نیرومند آکاد، این نیروهای محلی کوهپایه‌ای ناگزیر به گرفتن تصمیمات اقتباسی شده که نتیجه تحولی آن پیدایش اتحادیه بزرگ عیلامی به رهبری نیروی منطقه‌ای شیماشکی و سپس سلسله سوکالماخ گردید. تحولات پی‌آمد سیاسی نشان می‌دهد که این کوهپایه‌ها پایگاه‌های بادوام فرهنگی، مردمی، و سیاسی بر علیه نیروهای دشمن در دشتهای بین‌النهرین بودند.

گشایش ایران بدست یونانیان و هرج و مرج سیاسی پس از مرگ اسکندر راه را برای پیدائی دوباره نیروهای منطقه‌ای کوهپایه‌های زاگرس همواره کرد. رقابت بین پارتیان و سلوکی‌ها و اینکه این دو نیرو از مراکز دور از سرزمین الیمائی عمل می‌کردند به پیدائی و رشد سریع سازمان سیاسی الیمائی‌ها کمک کرد. الیمائی‌ها، مانند عیلامی‌های هزاره سوم، برای گسترش سیاسی و نظامی خود نیاز به گسترش اقتصادی نهاد‌های خود بر پایه کشاورزی داشتند. از این رو فعالیت‌های نظامی خود را دائماً متمرکز بر چیره‌گی بر سوزیانا کردند. الیمائی‌ها نخست بخش‌های جنوبی خوزستان را برای استفاده از بازرگانی دریائی در خلیج فارس که به تندی در حال پیشرفت بود اشغال کردند. ولی چون این منطقه هیچ‌گاه برای کشاورزی آبیاری بدون وسائل مدرن مناسب نبوده، الیمائی‌ها پس از اشغال این منطقه کوشش‌های نظامی خود را صرف چیره‌گی بر بخش‌های شمالی و حاصلخیز خوزستان کردند. این طور به نظر می‌رسد که الیمائی‌ها آخرین اقوام کوهپایه‌ای باشند که در صدد چیره‌گی بر خوزستان بودند. تسلط پی در پی امپراطوری‌های نیرومند پارتی، ساسانی و عرب هر گونه تصرف دراز مدت خوزستان را به وسیله نهاد‌های کوهپایه‌ای سد کرده بود. ولی مهمتر از این، پروژه‌های جاه‌طلبانه کشاورزی و نامنتطب با محیط زیست این امپراطوری‌ها چنان زیانی به

دشت‌های حاصلخیز شمال خوزستان وارد آورده و آنها را فرسوده کرده بود که این منطقه را برای اسکان سرمایه‌گذاری اقتصادی بر پایه کشاورزی بی‌فایده ساخته بود. سوزیانا که هزاران سال مرکز تمدن در ایران بود کم‌کم تبدیل به یک سرزمین فرعی شده و تا هنگام کشف نفت و معرفی وسائل مدرن کشاورزی روی آبادی به خود ندید (به عنوان مثال نگاه کنید به Layard 1846).



زیرنویس‌ها:

۱. اقتداری ۱۳۵۹، باور ۱۳۲۴، کازرونی ۱۳۶۸، امان‌اللهی ۱۳۶۰.
2. Fried 1967; Johnson 1973; wright 1977; Brumfiel and Earle 1987; Earle 1977, 1982; Carneiro 1981; Haas et al. 1987.
3. Beck 1986, pp. 87-99, 165; Sawyer 1884' Barth 1961, p. 130' Layard 1887.
۴. برای بررسی مورد مشابه در یونان باستان نگاه کنید به Johnson 1984.
۵. به عنوان مثال نگاه کنید به Botte 1976, Burnham 1979.
۶. برای مطالعه بیشتر در مورد اسکان اجباری قبایل دامدار، کوچ‌نشین نگاه کنید به Asad 1973, pp.61-74.
۷. برای آمار گوناگون قبیله‌های نگاه کنید به کتاب بسیار مفید عشایر مرکزی ایران، صفی‌تراد ۱۳۶۸.
۸. به عنوان نمونه می‌توان از اکتشافات نفت تا معرفی کامیون، راه‌آهن، تراکتور تا احداث موسسات صنعتی و ملاً احتیاج روزافزون برای نیروی کار در مناطق فارس و خوزستان و اثرات آنها بر قبایل بختیاری و قشقایی نام برد.
۹. آخرین تغییر اقتصاد معیشتی پس از سرنگونی رژیم پهلوی رخ داد که شماری زیاد از دامداران کوچ‌نشین تخته قابو شده دوباره به زندگی کوچ‌نشینی بازگشتند.
۱۰. یورش ارتش عراق به خوزستان نشان‌دهنده تداوم این روند سیاسی - نظامی در سده بیستم است.
۱۱. واژه «آغاز عیلامی» (Proto-Elamite) در اصل برای نامیدن سبکی از خط و زبان به کار رفت. امروزه این واژه برای دوران بین نیمه دوم هزاره چهارم و آغاز هزاره سوم پ.م. و آثار باستانی مربوط به این دوره و نهایتاً اعضای جوامع این دوران در جنوب باختری ایران بکار می‌رود.
12. Cameron 1936' Vallat 1980; Carter & Stolper 1982; Stolper 1984; Hinz 1964.
13. Wright et al. 1979' Nissen 1971' Nissen and Zagarell 1976' Zagarell 1975, 1982.
۱۴. کوهپایه‌های زاگرس نه تنها دارای منابع طبیعی سرشار هستند، بلکه شاهراههایی که فلات ایران را به سوزیانا و بین‌النهرین وصل می‌کند در رشته‌های زاگرس واقع شده و کنترل این شبکه‌های بازرگانی برای اقوام هر دو منطقه کوهپایه و دشت کاملاً مهم و حیاتی بوده است.
۱۵. رخنه به کوه‌های زاگرس در سطح اردوکشی نظامی تنها از راه خوزستان میسر است، چون کوه‌های زاگرس به صورت رشته‌های بلند و موازی از شمال باختری به جنوب خاوری ایران کشیده شده‌اند و عبور تقاطعی باختری - خاوری و یا خاوری - باختری را بسیار دشوار می‌کنند. به همین خاطر کنترل خوزستان تا آغاز دوران اسلامی به شدت در توازن نیرو بین ایران و بین‌النهرین اهمیت داشت.
۱۶. اسم یکی از شاهان اوآن بر روی لوحه‌ای در لیان (Lyian)، بوشهر فعلی، پیدا شده است (Carter & Stolper 1984, pp. 10-16). چون این بشلت بعید می‌نماید که دولت‌های کوچک محلی آغاز هزاره سوم پ.م. توانسته باشند منطقه‌ای به وسعت خوزستان و فارس را در تصرف خود داشته باشند، بهتر است که چنین وضعی را به ارتباط قبیله‌ای و قومی نسبت داد تا کنترل سیاسی - نظامی.

۱۷. باید توجه داشت که به خاطر ساختار حماسی - تاریخی «شاهنامه سومری» این اعداد افسانه‌ای هستند.

۱۸. این مجسمه بعدها به احتمال زیاد از راه مانورهای دیپلماتیک به وسیله شو - ایلی - شو (Shu-ilishu 1984-1975 B.C.) حاکم ایسین (Isin) به اور بازگردانده می‌شود (Cameron 1936, p.39' Carter & Stolper 1984, p.18).

۱۹. سوکالماح (Sukkal. Mah) واژه‌ای سومری است و به معنای وزیر و یا نماینده اعظم می‌باشد که در دستگاه حکومت اور بعد از شاه نیرومندترین فرد محسوب می‌شد و مسئول امور خاوری حکومت اور بود. برخی از زبان‌شناسان باور دارند که به خاطر قدرتی که سوکالماح‌ها در دوران سلسله اور داشتند و همچنین به خاطر شباهت این کلمه به واژه عیلامی سونکیر (Sunkir) که به معنای شاه است، لقب سوکالماح بکار گرفته شده است (Edzard 1975, p. 341' Hallo 1975, pp. 112-121).

۲۰. تداوم این سنت قبیله‌ای در جنوب باختری ایران را شاید بتوان در حکومت سه نفره علیمرادخان، کریم‌خان و ابوالفتح‌خان زند در اوائل دوره زندیه، زمانی که احتیاج به ائتلاف برون منطقه‌ای برای پیروزی بر مخالفان بود دید.

۲۱. این فرمول بنی خطی (Linear) در اینجا به این معنی نیست که تحولات سیاسی - فرهنگی می‌تواند به این شکل ساده بررسی و پیش‌بینی شود، کاربرد آن بیشتر برای تهیه زمین‌شناسی عمومی برای بحث کنونی است.

۲۲. این مقفح در کتاب خود از زبانی به نام «خوزی» یاد می‌کند که در زمان او در خوزستان صحبت می‌شده (1975, p.598 Lazard). این احتمال هست که این زبان شکلی از زبان باستانی عیلامی باشد که هنوز در دوران نخستین اسلامی در خوزستان استفاده می‌شده.

۲۳. در این رابطه جالب است که ذکر شود هنینگ در مقاله خود (Henning 1952) در مورد آثار الیمانی بحث می‌کند که عنوان کامناس کیرس (Kamnaskires) از لقب عیلامی - هخامنشی کاپنوسکیر (Kapnuskir) به معنای «خزانه‌دار» ریشه گرفته است.

24. Strabo XVI. 1.18' de Morgan 1976, pp. 9' Nodelman 1960, p. 83-121' Sellwood 1983, p. 307.

25. Strabo XVI. 1.18' Diodorus XXVIII.2.2-3., XXIX. 11.1-15' Godard 1949, p.159' Sacks & Wiseman 1954, p, 207' Le Rider 1965, pp. 232, 308, 311, 353.

26. Nodelman 1960, p. 83' Geupin 1965-66, p. 19; Le Rider 1965, pp. 75, 150, 349ff' 1983, p. 34.

27. Debevoise 1944' Geupin 1965-66, pp. 19-20' Wenke 1981, pp. 303-315.

28. de Morgan 1975, p. 7' Bivar 1983, p. 34.

29. Le Rider 1965, pp. 425-430' Keall 1975, pp. 620-630' Wenke 1975-76, p. 106.

30. Henning 1952, p. 177' Sellwood, 1983, p. 310.

منابع فارسی

- اقتداری، احمد. ۱۳۵۹. خوزستان، کهکیلویه، و ممسنی. امیرکبیر. تهران.
- انتشارات انجمن آثار ملی. تهران.
- کازرونی، حسین. ۱۳۵۲. کوچ مال کا ابراهیم، ایل
- بویراحمدی. در ایلات و عشایر، ص ۷۴-۶۳. تهران.
- امان‌اللهی بهاروند، سکندر. ۱۳۶۰. کوچ‌نشینی در ایران. بنگاه
- ترجمه و نشر کتاب. تهران.
- ورجوانده، پرویز. ۱۳۴۴. روش بررسی و شناخت کلی ایلات و
- عشایر. مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی. تهران.
- باور، محمود. ۱۳۲۴. کهکیلویه و ایلات آن. گچساران.
- شهبازی، عبدالله. ۱۳۶۶. ایل ناشناخته: پژوهشی در کومشینیان
- سرخی فارس. نشرنی. تهران.
- صفی‌زاد، جواد. ۱۳۶۸. عشایر مرکزی ایران. مؤسسه انتشارات
- مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران. تهران.